

متن پرسش

بسمه تعالی: سلام علیکم؛ مولوی در ابیات: قطره‌ای کان در هوا شد یا که ریخت... از خزینه قدرت تو کی گریخت گر در آید در عدم یا صد عدم... چون بخوانیش او کند از سر قدم باز فرمان آید از سالار ده... مر عدم را کانچه خوردی باز ده آنچه خوردی واده ای مرگ سیاه... از نبات و ورد و از برگ و گیاه. این مطلب با قاعده فلسفی اعاده معدوم محال است چگونه قابل جمع و توجیه است؟ به هر حال فلاسفه برای آن قاعده دلیل و برهان اقامه می کنند در صورتی که در این ابیات عکس آن بیان شده است. لطفا توضیحی بفرمایید. با تشکر از جنابعالی

متن پاسخ

جواب: پس از سلام و آرزوی توفیق برای حضرت عالی:  
آنچه تحت عنوان «اعاده معدوم» در علم کلام مورد بحث است و برگشت آن را محال می دانند، وقتی است که به واقع چیزی معدوم شود و از صحنه وجود خارج گردد، و مولوی و امثال مولوی در عین اعتقاد به «محال بودن اعاده معدوم» در این ابیات حرف دیگری دارند و آن این که تغییر ماهیت پدیده‌ها آن را از عالم وجود به عدم نمی برد، بلکه از حالتی به حالت دیگر می رود و لذا چون از جهتی معدوم شده ولی از جهتی موجود است - مثل قطره‌ی آبی که تبدیل به بخار می شود- «چون بخوانیش او کند از سر قدم» یعنی نحوه‌ای از وجود دارد که مورد خطاب پروردگار قرار می گیرد. موفق باشید